

خیابان کاتالین

ماگدا سابو

ترجمه نصراله مرادیانی



نشر بیگل

Bidgol Publishing co.

Katalin Street

Magda Szabó

NYRB Classics, 2017.

خیابان کاتالین

ماگدا سابو

ترجمه نصراله مرادیانی

ویراستار: مریم فرنام

نمونه خوان: میترا سلیمانی

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ اول، ۱۳۹۹ تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۱-۲۶-۶۸۶۳-۶۲۲-۹۷۸

انتشر بیگل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

bidgolpublishing.com

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

هدف از راه‌اندازی مجموعه ادبیات داستانی نشر بیدگل آن بوده که با بهره‌جستن از تجارب گذشته این نشر و با یاری مترجمانی خوب و زبان‌دان، در کنار مهارت هنری و فنی سایر اعضای نشر، ترجمه‌هایی خوب و دقیق از آثار ادبی ارائه شود که درخور نام نویسنده‌ها و آثار این مجموعه باشد.

به جز توجه به زیبایی و پیراستگی ظاهری و محتوایی ترجمه‌ها، می‌خواهیم آثاری از فرهنگ‌های مختلف در اختیار خواننده فارسی‌زبان قرار دهیم و تلاشمان بر آن خواهد بود که متن‌ها ترجیحاً از زبان اصلی‌شان برگردانده شوند و بدین ترتیب، امید آن داریم که خواننده فارسی هم بیشتر بخواند هم دقیق‌تر.

نصراله مرادیانی

فهرست

۹	مقدمه مترجم
۱۷	خیابان کاتالین
۲۳	جاها
۸۱	آنات و برش‌هایی از اتفاق‌ها
۸۳	۱۹۳۴
۱۴۱	۱۹۴۴
۲۲۱	۱۹۵۲
۲۷۳	۱۹۵۶
۳۱۳	۱۹۶۱
۳۴۷	۱۹۶۸
۳۶۳	پی‌نوشت‌ها
۳۶۷	فهرست نام‌ها

مقدمه مترجم

در قرن بیستم، مجارستان نیز از آتش خشم و نفرتی که سراسر اروپا را فرا گرفته بود بی‌نصیب نماند. این کشور نیز مثل سایر کشورهای اروپای شرقی نقطه برخورد ایدئولوژی‌های متضاد بود. از یک سو، برخی از مورخان مجارستان را که مثل کشورهای غرب اروپا پیرو کلیسای کاتولیک و پروتستان است (برخلاف کشورهای ارتدوکس مذهب شرق اروپا) به لحاظ فرهنگی بخشی از اروپای مرکزی می‌دانند، و از سوی دیگر در تقسیم‌بندی‌های جنگ سرد، این کشور را از کشورهای بلوک شرق محسوب می‌کنند. این مسائل زمینه‌ساز کشمکش‌ها و تنش‌هایی شده که عمدتاً از جنگ جهانی اول به بعد مجارستان را درگیر خود کرده است.

برایان کارتلج، دیپلمات و مورخ انگلیسی، در بخشی از کتاب خود اراده بقا: تاریخ مجارستان که در آن به دهه‌های پراکندگی مجارستان در قرن بیستم پرداخته، می‌نویسد:

طی نیم قرن پس از پایان جنگ جهانی اول، مجارستان سه فاجعه را از سرگذراند؛ اگر این مصیبت‌ها برای هر کشوری غیر از مجارستان (که در برابر حوادث فاقد انعطاف و توان ترمیم لازم بود) پیش می‌آمد، کارش به نابودی می‌کشید: معاهده‌ای زمین‌گیرکننده و غیرمنصفانه، اشغال توسط آلمان نازی و تحمیل شدن رژیم استالینیستی و بی‌رحم. اما مجارستان از این دوران جان سالم به در برد و بعدها در ۱۹۸۹ به عنوان کشوری آزاد و دموکراتیک احیا شد. (کارتلج، ۲۰۱۱: ۳۱۹)

ماگدا سابو، نویسنده خیابان کاتالین، که خود شاهد عینی تحولات سیاسی سال‌های پر آشوب و پراختناق تسلط فاشیست‌ها و حکومت استالینیست‌ها بود، در رمان در تأثیر این دوران را بر قهرمان رمان «امرنس سرداس» و خود راوی به شکلی ظریف و غیرمستقیم به تصویر می‌کشد. از خاطرات شخصی امرنس گرفته (که از دوران جنگ و سرکوب می‌گوید) تا خاطره‌ای که راوی رمان از کودکی خود بازگو می‌کند: تکه پاره شدن گله‌ای گاو زیر رگبار مسلسل آلمان‌ها.

اما اگر نویسنده در آن رمان، که وقایعش مربوط به سال‌های بعد از جنگ و به عبارت دیگر سال‌های آغاز اصلاحات است، اشاره مستقیمی به رویدادهای سیاسی و به ویژه جنگ و اثراتش بر آگاهی شخصیت‌ها نمی‌کند و این خود خواننده است که باید این جنبه را از دل روابط و

احساسات و عادات افراد داستان بیرون بکشد، در عوض در رمان خیابان کاتالین صدای گلوله‌ها از دوردست، از پشت دیوارهای خانه، شنیده می‌شود.

از همین رو اشاره‌ای کوتاه به وقایع مهمی که مجارستان در قرن بیستم از سرگذراند کمک خواهد کرد که خواننده رمان تصویر روشن‌تری از زمینه و زمانه وقوع اتفاق‌ها و شکل‌گیری شخصیت‌ها به دست آورد، به خصوص در مورد بخش دوم رمان که عنوان هر فصلش یکی از این سال‌های پرکشمکش است.

از تبعات معاهده صلحی که در سال ۱۹۲۰ به تجزیه امپراتوری اتریش-مجارستان انجامید این بود که مجارستان دیگر به اقیانوس و راه‌های آبی دسترسی نداشت و به این ترتیب به سرزمینی محصور در خشکی بدل شد.

در مارس ۱۹۱۹ جمهوری شورایی مجارستان، پس از پشت سر گذاشتن دوره موسوم به وحشت سرخ، به زور ارباب و سرکوب تشکیل می‌شود، که خیلی زود ساقط می‌شود و در نوامبر همان سال میکلوش هورتی، سیاستمدار دست راستی، قدرت را به دست می‌گیرد و حکومت او در قبال اعمال خشونت علیه کمونیست‌ها و یهودیان (موسوم به دوران وحشت سفید) هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد. در چنین وضعیت حاد و بغرنجی است که معاهده صلح «تریانون» به مجارستان تحمیل می‌شود.

خیابان کاتالین



نشریدگل

فرایند پیرشدن آدم‌ها به چیزی که رمان‌ها یا کتاب‌های پزشکی دربارهٔ پیرشدن می‌گویند ربط چندانی ندارد. نه هیچ اثر ادبی نه هیچ دکتری آن نور روشنایی‌بخش را به ساکنان سابق خیابان کاتالین نبخشیده بود که بنا بود در سنین پیری برگزیده‌شان بتابد، نوری که دهلیز تار و محوی را که در دهه‌های گذشتهٔ زندگی‌شان از آن گذر کرده بودند روشن می‌کرد، نوری که به خاطره‌ها و ترس‌هایشان شکلی تازه می‌بخشید و به این ترتیب داوری‌های اخلاقی و نظام ارزشی‌شان را زیرورو می‌ساخت. آنها البته می‌دانستند که از دگرگونی‌های بیولوژیک گریزی نیست: که بدن با همان دقت و ظرافتی که به یاری‌اش از لحظهٔ لقاح خود را برای سفر پیش رو آماده می‌کند روند تباهی‌اش نیز آغاز می‌شود. آنها پذیرفته بودند که، به جز تغییر ذائقه، عادت‌ها و نیازهایشان، ظاهرشان نیز تغییر خواهد کرد و حواسشان تحلیل

خواهد رفت؛ اینکه شاید پا به سن که بگذارند پُرخور شوند یا اشتهایشان را به کل از دست بدهند، اینکه ترس وجودشان را فرابگیرد یا زودرنج و بدعق شوند. آنها با مشکلات گوارشی بیشتر یا بی خوابی کنار آمده بودند، مشکلاتی که، مثل خود زندگی، وقتی جوان بودند برایشان محلی از اعراب نداشت. اما هیچ کس به آنها نگفته بود که وحشتناک ترین چیز در مورد از دست رفتن جوانی آن چیزهایی نیست که آدم از دست می دهد، بلکه آن چیزی است که به او داده می شود. نه خردمندی؛ و نه آسودگی. نه قوه تمیزی بی عیب و نقص نه آرامش. بلکه فقط آگاهی از فروپاشی همگانی.

این راه هم فهمیده بودند که پایه سن گذاشتن گذشته را، گذشته ای که در کودکی و آغاز بلوغشان مشخص و سر بسته بود، از آنها گرفته و مثل نامه ای سرگشاده بازش کرده است. هر آنچه تا به حال برایشان اتفاق افتاده بود همچنان به گذشته شان شکل می داد، اما حالا به یکباره اوضاع فرق کرده بود. از زمان چیزی نمانده بود جز لحظاتی به خصوص، از اتفاق های مهم هیچ جز گوشه ای از آنها، از جاهای آشنا فقط پس زمینه ای از تک صحنه ای، و این گونه، در آخر کار، می فهمیدند که از میان همه چیزهایی که تا حالا به زندگی شان شکل داده است تنها یکی دو جا و چند لحظه واقعاً اهمیت دارد. باقی چیزها صرفاً مثل پوشال وجود

شکننده‌شان را در میان می‌گرفت، پوشالی که توی چمدان
چپانده می‌شد تا از محتویات چمدان در برابر سفری
دورودراز که در راه است محافظت کند.

درعین حال دریافته بودند که تفاوت میان زنده‌ها و
مرده‌ها صرفاً تفاوتی کیفی است، تفاوتی که چندان به حساب
نمی‌آید؛ و پی برده بودند که در زندگی هرکس تنها یک نفر
هست که آدم نامش را در لحظه مرگ فریاد می‌زند.

